

گردنبهره و رهمه یکسان ز خورد و خواب - باشند کامیاب برابر ز آب و نان
 از شادی جوان و هم از خرمی پیر دنیای پیر گردد بار دگر جوان
 روشن چو ماه گردد و تابان چو آفتاب از نور عدل سر بس این تیره خاکدان
 یارب ز اشتیاق رسیده است جان بلب برخستگان نوید امان زودتر رسان
 خاموش کن ز یانه بیداد کزستم خاموش شد زبان خردمند در دهان
 (علی اصغر حکمت شیرازی)

(تاجر ونیزی)

از آثار شکسپیر شاعر انگلیسی

(فصل اول)

حکایت کنند که در شهر و نیز تاجری یهودی بود (شایلاک)
 نام حرفتش رباخواری و سیرتش مردم آزاری بسکه باربع گزاف
 بیازرگانان مسیحی وام داده بود مکتبی هنگفت گرد ساخته و از
 دولتمندان بشمار میرفت و از بسکه بقساوت و سختی از وام داران خود
 طلب رنج نمودی و به بیرحمی و سنگدلی رفتار کردی آزاد مردان
 شهر مکروهش میداشتند .

از آنمیان (اتانی) نام تاجری بود از اهل (ونیز) که بجوان
 مردی و گرم شهره گشته و به سخا و نیکوکاری نیکنام بود - وی
 پیوسه بیچارگان را یاری نمودی و دلخسته گانرا غمخوار بودی

درماندگان را قرض حسنه دادی و از با افتادگان را دستگیری کردی و هماقدر که اخلاق رذیله (شایلاک) در نظر وی نا پسند بود و سیرت ناشایستش را خوش نمیداشت فضایل و اوصاف آن جوانمرد را نیز (شایلاک) نا خوش داشته و او را دشمن بود - از این رو مابین آن یهود بد سرشت و آن تاجر جوانمرد عداوتی نهانی متولد گشته که او از این نفور بود و این از آن بیزار :

هروقت (اتانی) در معرض معروف شهر و نیز (دیالتو) که مجمع بازرگانان و مرکز سوداگران بشمار میرفت با (شایلاک) روبرو میشد زبان طعن بر شایلاک میکشود و او را ربا خواری و خلق آزاری ملامت مینمود آن یهودی با تأمل تحمل میکرد و در پاسخ کلمات تند و تیز وی لب نمیکشود و پیوسته در بی وقتی مناسب و فرصتی مطلوب صبر میکرد که دست انتقام کشیده دمار از روزگار آن تاجر نیکمرد بر آرد .

اتانی جوانی خوش سیرت بود که از چهره گشاده اش علائم گرم و سخا پیدا و از چشمان متواضعش دلایل لطف و صفا هویدا بود دلی داشت از ادب پر نور و قلبی از صفا چون بلور . بحقیقت در میان باشندگان ایتالیا او تنها شخصی بشمار میرفت که مجرد و شرف دیرین رومانی در وی ظهور پیوسته بود . هرچند از محامد اوصافش تمام همشهریان وی او را دوست میداشتند . لیکن از آنپان یگانه بار عزیزی که در دل (اتانی) منزلتی جداگانه داشت جوانی

بود از اشراف و نیز موسوم به (بسانی) که از بقایای طایفه خود مبلغ قلیلی بوی میراث رسیده و آنرا نیز چنانکه عادت حیوانات تهیدست عالی نژاد است باسراف بذل کرده و برای خود چیزی باقی نگذاشته بود. اما هر وقت که (بسانی) را ضرورتی پیش می‌آمد (انتانی) بوی یاری مینمود چنانکه گوئی آن دو تن نه تنها يك کیسه دارند بلکه یگروچند اندر دو بدن.

روزی (بسانی) بنزد (انتانی) آمد گفت ای یار عزیز میدانی روزگار با من نرد دغا باخته و کیسه‌ام را از مال تهی و دستم را از چاره کوتاه ساخته و باین روزم انداخته. نه تنها در مانده و نیاز مندم نموده بلکه دل مرا در بند عشق ماهر وئی بسته که در فراقش طاقت شکیبائی ندارم.

این هوش ربای دل من خانمی میباشد که پدرش چندی است وفات یافته و برای آن یگانه فرزند خویش میراث هنگفت ترک گذاشته است. در هنگام حیات پدرش مرا بکوی او آمد و رفتی در میان بود و هم در آنجا وصلت دیدار او حاصل می‌گشت و ما را با یکدیگر بیواسطه گوش و لب بلکه با رابطه چشم گفتگوئی در میان بود و ترجمانی دل با یکدیگر سخن می‌گفتیم. اینک که عازم خواستکاری او هستم. مرا در کیسه دیناری نمانده که جامه نیکو بر تن راست کنم و صورت ظاهری که در خور اینمدعا باشد بدست آورم اینک چشم امید از کرم تو دارم که مزید الطاف گذشته را بمن سه

هزار اشرفی یاری نمائی تا در این سودا هم سر و هم سرمایه باز آرم .

هرچند که (اتانی) را در آن موقع تقدی معلوم مہیا نبود کہ کفاف حاجت آن یارگرامیرا نماید لکن ویرا سفائن گران بار بود کہ در اقصای بحار مال التجارہ ویرا حمل کردہ و وی بانتظار ورود آنها ربح وافی و سود کافی بخویشتن وعدہ میداد . پس بوی گفت (ایدوست گرامی مرا وجہی حاضر بدست نیست لیکن قضاء مقصود تراہم اکنون بنزد (شایلاک) میروم و او چون صراف معتبر این شهر است باعتبار ورود کشتیهای خود از وی مبلغ معلوم را قرض مینایم)

پس آندوتن باتفاق بنزد (شایلاک) آمدند و (اتانی) از وی درخواست کرد کہ سہ هزار اشرفی بہر ربح کہ خواهد بوی وام دہد بشرط آنکہ در ہنکام ورود کشتیهای وی ادای دین نماید (شایلاک) لحظہ اندیشیدہ باخود گفت - اگر روزی این تاجر مسیحی بدست من افتد چنان آتش بجان وی بر افروزم کہ دود از نهادش بر آید . آری او ملت یہود را دشمن میدارد - بہر دم قرض الحسنہ دادہ بازار مرا میشکند و در میان جمیع بازرگانان مرا سبک قدر ساختہ وبدخل من کہ ربا نام دادہ است سرزنش کردہ مرا خوار میسازد - مرا یہودی نکویند اگر بر او ببخشایم ۱۱ . (اتانی) کہ اورا در خویشتن متفکر دید - ضرورت

و احتیاج اورا انگیزخته چنین گفت : (شایلاک) جواب بده ، این وجه و جہرا بمن قرض میدهی یا نه یهودی سر برداشته گفت « سیندوراتانی » در معرض و نیز بارها شخص شما مرا هدف طعن و لعن قرار داده بدین و بکسب من توهین نمودی - من با تحملی که شایسته ملت یهود است تن داده و صبر کردم . لیکن شما باین اکتفا نکرده مرا بی ایمان خواندی و سگ حلق بریده‌ام نامیدی - برجامه یهودانه من تفو افکندی . بر من بخواری پشت پا زده مانند سگ خوار طردم نمودی . چون است که با اینهمه اینک که محتاج گشته بنزدم آمده میگوئی « شایلاک » بمن قرض بده . آیا سگهای شما پول دارند ؟ و آیا کلب عقور میتواند سه هزار اشرفی وام بدهد . آیا جا دارد که من در برابر شما بتعظیم خم شده و بگویم ای آقای گرامی همین روز چهارشنبه گذشته بود که بر روی من خیار انداختی - وقت دیگر مرا بخواری سگ خواندی در مقام پاس این تواضع و احترام اینک نقد مطلوب را بشما وام میدهم (اتانی) جواب داد - یقین کن که دوباره همان سخنان را بتو تکرار خواهم نمود و چهره ات را تفو خواهم انداخت و بانوک با تورا طرد خواهم کرد . اگر میخواهی این پول را بمن قرض بدهی نه بعنوان یک نفر دوست بلکه مانند دشمن با من معامله کن چنانکه اگر در اداء آن تخلفی باشد با جدیتی دیگر مطالعه غرامت کنی - یهودی با لهجه مهربانی بسخن آمده

گفت آقا چرا مکرر میشوید ؟ . چرا خشم میکنید ؟ . من هیچوقت این دوستی شما را رها نمیکنم محبت شما را در دل دارم . خفتهائی که بروی من نهاده اید فراموش مینمایم با نهایت اخلاص وجه مطلوب را بشما میدهم و هیچ تقاضای ربح نیز نخواهم نمود . این لهجه مهر آمیز و چهره دوستانه (شایلاک) (اتنانی) را متعجب ساخت پس دوباره بوضع مهربانی بطوریکه وا مینمود که میخواهد از « اتنانی » دلجوئی کند یهودی گفت که آنچه بزبان گله شکایت گفتم غرض حصول مهر و عنایت بود و گر نه سه هزار اشرفی را که در برابر متاع مودت تقدی ناقابل است بی هیچ ربح و سود بر طبق اخلاص خواهم گذاشت فقط تنها در برابر چشم آن دارم که شما « اتنانی » با من بنزدیک قاضی آمده و سندی دوستانه امضا کنید که اگر در یوم میعاد آنوجه را ادا نکنید بعنوان غرامت یک اوقیه از گوشت بدن خود بمن دادنی باشید که من از هر عضو شما که بخواهم قطع نمایم .

اتنانی گفت بچشم . با کمال میل حاضرم چنین سندی خواهم داد و اقرار بقلب رئوف و دل عطوف یهودان خواهم کرد « بسانی » از این جوانمردی که یار وفا دارش ابراز نمود شرمسار شده و گفت من از حصول تقدینه میگذرم و نمیگذارم که شما چنین سندی بخطرناکی بیهودی بدهید . لیکن « اتنانی » بر عزیمت خود استواری نموده گفت دل قوی دار که قبل از یوم میعاد سفائن

من با دخاتر قیمتی و خزائن نمین که چندین برابر وجه قرضه است مراجعت کرده لند .

« شایلاک » که مکالمه آندو دوست را میشنید فریاد برآورد گفت . آه ای ابراهیم خلیل براین قلب بد گمان و دل ظنین مسیحیان نظر کن که چگونه رفتار سخت و کردار با قسوت ایشانرا بد تعلیم داده که همواره در باره دیگران ظن بد ببرند ای سینور « بسانی » خواهش دارم بمن بگوئید فرضاً که او میعاد را تخلف نمود از اخذ چنین غرامت مرا چه سود است ؟

يك اوقیه گوشت آدمی از تن یکنفر بریده شود بقدر نیم اوقیه گوشت بره قدر و قیمت ندارد . و من از این تقاضا میخواهم تقد قلب اورا ببرم . رابطه دوستی را با وی مؤکد سازم . اگر میخواهد که قبا و الا فلا .

آخر کار بر خلاف ابا و منع « بسانی » که با وجود تمام سخنان یهودی و اظهارات دوستانه وی نمیخواست دوست عزیزش برای خاطر او چنین غرامت خطیر را بر خود گیرد « آتانی » سند را امضا نموده و بگفته یهودی که آنرا فقط وسیله و داد میدانست اعتماد کرد .

« بقیه دارد »

ترجمه هلی اصغر حکمت